چرا ایستادن تنها گزینه است؟

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی‌پور

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



ما از تردیدِ تاریک نیمه‌شب، تا طلوعِ آفتاب آزادی‌مان؛ پاسخی داریم به آنان، که باور ندارند عشق به ایران را.

در این روزهای سرنوشت‌ساز، که خیابان‌های ایران به میدانِ تجلیِ شجاعتِ محض بدل شده است، جایی برای لرزیدنِ زانوها و لکنتِ زبان‌ها نیست. ما در لحظه‌ای از تاریخ ایستاده‌ایم که «بی‌طرفی» و «ناامیدی» معنایی جز ایستادن در سمتِ تاریکِ تاریخ ندارد. اگر امروز سخن از نبرد می‌گوییم، نه از سرِ خون‌خواهیِ بدوی، بلکه برای بازپس‌گیریِ بدیهی‌ترین حقِ انسانی‌مان است: حقِ داشتنِ وطنی که بوی زندگی بدهد، نه بوی مرگ و تحجر. «**فلسفه‌ی این پیکار، زدودنِ زنگار از چهره‌ی ایران زخمی ماست.**» ما می‌جنگیم تا این ساختار پوسیده و عمالِ سیاه‌دل‌اش، که دهه‌هاست دین را به سلاحی برای سرکوب بدل کرده‌اند، از ساحتِ مقدسِ این خاک رانده شوند. این حقِ ماست که قد علم کنیم. این حقِ ماست که در جایی زندگی کنیم که از آنِ ماست، نه در اشغالِ کسانی که با زبانِ ما سخن می‌گویند اما قلبشان برای نابودیِ فرهنگ و هویتِ ما می‌تپد.

ناامیدان به آینده، بدانید و آگاه باشید که ناامیدی؛ هم‌دستیِ ناخواسته با استبداد است. خطاب به تو می‌گویم، تو که در پیله‌ی ناامیدی فرورفته‌ای: «**ناامیدیِ تو، سوختِ موتورِ سرکوبِ این رژیم منحوس است.**» وقتی می‌گویی «**نمی‌شود**»، وقتی می‌گویی «**هزینه‌اش زیاد است**»، دقیقاً داری بر عملکردِ کسانی صحه می‌گذاری که می‌خواهند ما را در زندانِ «**نتوانستن‌ها**» حبس کنند.

آری، هر کنشِ بزرگی ابعادِ گوناگون دارد. تو اکنون چشمانت را به بُعدِ تاریک و دشوارِ آن دوخته‌ای، اما جسارت کن و فقط برای یک لحظه به بُعدِ دیگر فکر کن. «**فقط فکر کن صبح بیدار شوی و این‌ها نباشند...**» آیا این تصویر طلایی،

ارزشِ هر تلاشی را ندارد؟ این رؤیا نیست؛ این آینده‌ای است که با دستانِ لرزان هم ساخته نمی‌شود، بلکه با اراده‌ای پولادین، اکنون در حالِ ترسیم است.

«ما دستِ هر کسی را که آگاهانه یا ناآگاهانه باعث شود، شعله‌ی این قیامِ ملی فروکش کند، به خونِ ریخته شده‌ی پاکِ عزیزانِ وطن آلوده می‌بینیم. در این مقطع، سکوت یا تضعیفِ روحیه، با هر عقیده و مسلک، با هر نشان و دلیل، خیانتی است که حتی نزدیک‌ترینِ افراد هم از تبعاتِ اخلاقیِ آن در امان نخواهند بود.»

خویش‌کاریِ ما در خارج از مرزهای وطن اشغال شده، یعنی از خیابان‌های تهران تا پارلمان‌های اروپا است. این وظیفه‌ی ما است برای وطن‌مان، و کاری است هرچند ناقابل برای تک تک عزیزان خاک پاک ایران زمین. نبردِ ما تک‌بعدی نیست. هر کس در هر کجا که ایستاده، سنگری دارد. ما در خارج از مرزها، فشار بر دولت‌ها، از جمله دولت آلمان، را به اوج رسانده‌ایم. نامه‌نگاری‌های بی‌پایان و بیدار کردنِ وجدان‌های خفته‌ی بین‌المللی، بخشی از این وظیفه است که شبانه‌روز در انجام آن می‌کوشیم. ما این اجازه را نخواهیم داد تا خونِ جوانانمان در راهروهای دیپلماسی پایمال شود.

هیچ‌کدام از ما تشنه‌ی خون نیستیم. ما نگرانیم، ما دلواپسِ هر قطره‌ی خونی هستیم که از دماغِ هم‌وطنی بیاید. اما آموخته‌ایم که برای پایان دادن به این خون‌ریزیِ سیستماتیک، راهی جز ایستادگی وجود ندارد. هر کسی به اندازه‌ی توانش، به اندازه‌ی قلمش، به اندازه‌ی فریادش و به اندازه‌ی شجاعتش. چگونه می‌توانیم با دیدنِ دهانِ پرخونِ مادری شجاع اما استوار و پابرجا، اراده‌ی ملی را ندیده بگیریم؟

میراثی که برای فردای روشن‌مان داریم، مهندسیِ دوباره‌ی ایران است. ایرانی پرشکوه و پر صلابت!
ما امروز در حالِ ریختنِ پیِ نظامی هستیم که بر پایه‌های آزادی و دموکراسی بنا شود؛ نظامی مهندسی‌شده و پرتوان، که در آن تخصص جایگزینِ ارادت، و قانون جایگزینِ فتوای فردی باشد. ما این کار را برای خودمان نمی‌کنیم. ما با تمام توان و نیرو، برای فرزندانمان و آیندگان می‌جنگیم.

یک ضرب‌المثلِ قدیمی می‌گوید: «دیگران کاشتند و ما خوردیم». اما حقیقتِ تلخِ روزگارِ ما این است: «**دیگران نکاشتند و ما گرسنه ماندیم؛ اکنون ما می‌کاریم تا دیگران بخورند!**» این ایثار، عینِ وطن‌پرستی و وطن‌دوستی است. بگذار با انجامِ «**خویش‌کاریِ**» خود هرچند کوچک، سهمی در شکوهِ آینده‌ی ایران داشته باشیم.
یا امروز می‌ایستیم، یا نام ما برای همیشه در برگ‌های تاریخِ سیاه ایران دفن خواهد شد. انتخاب با توست: هم‌صدایی با شکوهِ قیام، یا پوسیدن در انزوای ناامیدی کثیفِ آخوندیسم!